



Research Article

Pathology of Iran's regional-Asian leadership inspired by positioning theory

Sirus Bonyadi*

1. Phd Candidate in Political Sciences, Political Sciences Department, Shiraz University, Shiraz, Iran

Article history:

Received: 26/05/2024

Accepted: 18/08/2024

Abstract

Both before and after the Islamic Revolution, achieving regional and Asian leadership has always been a goal for the Islamic Republic of Iran. Iran has the necessary geopolitical, natural, and even cultural and civilizational capacities to play this role, at least in the region and Asia. However, the inappropriate use of these potentials over the last 100 years has prevented Iran from reaching this goal and created significant challenges for its development. Therefore, the main question of this study is: what limitations and challenges does Iran face in achieving regional and Asian leadership? This article argues that, despite Iran's desire for leadership and its sufficient natural and human resources, the failure to appropriately utilize its potential and convert it into actual capabilities, along with the idealistic pursuit of leadership without considering the country's practical abilities and conditions, has not only hindered Iran from achieving regional leadership, but has also fostered negative perceptions of the country. This has contributed to regional and global tensions, leading to opposition and hostility against Iran, which have further complicated even the minimal development of the country.

Keywords: Regional leadership, positioning, capacity, Iran, tension

Please cite this article as:

Bonyadi, S. (2024). Pathology of Iran's regional-Asian leadership inspired by positioning theory. *Iranian Journal of Asian Studies*, 1(1) 155-186. <https://doi.org/10.22099/IJAS.2024.50260.1001>

* Corresponding author:

E-mail address: siroosbonyadi70@gmail.com



آسیب‌شناسی رهبری منطقه‌ای - آسیایی ایران با الهام از نظریه جایگاه‌یابی بنیادی، سیروس^{*}

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۰۶

اطلاعات مقاله

چکیده

چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن، همواره یکی از اهداف و آرمان‌های جمهوری اسلامی ایران دستیابی به رهبری منطقه‌ای و جهانی بوده است. ایران از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های طبیعی، ژئوپلیتیک و حتی فرهنگی و تمدنی لازم برای ایفای این نقش حداقل در منطقه و آسیا برخوردار است. منتها عدم استفاده درست از این ظرفیت‌ها طی یک سده اخیر نه تنها ایران را از این مهم بازداشته بلکه حتی چالش‌های بسیاری برای توسعه آن نیز ایجاد کرده است. لذا سؤال اصلی این مقاله بدین گونه است که ایران برای رهبری منطقه‌ای و آسیایی با چه محدودیت‌ها و چالش‌هایی مواجه است؟ استدلال مقاله بر آن است که علی‌رغم تمایل ایران به رهبری و داشتن منابع طبیعی و انسانی لازم، عدم بالفعل‌سازی ظرفیت‌ها از یک‌سو و پی‌گیری آرمانی و شعاری رهبری بدون توجه به توان عملی و شرایط کشور از سوی دیگر، نه تنها ایران را در دستیابی به رهبری منطقه‌ای بازداشته، بلکه حتی با ایجاد نگاه منفی نسبت به کشور و دامن زدن به تنش‌ها و حساسیت‌های منطقه‌ای و جهانی به جبهه‌گیری‌ها و دشمنی‌هایی علیه کشور منجر شده که حتی توسعه حداقلی کشور را با مشکل مواجهه کرده است.

واژگان کلیدی: رهبری منطقه‌ای، جایگاه‌یابی، ظرفیت، ایران، تنش

استناد به این مقاله:

بنیادی، سیروس (۱۴۰۳). آسیب‌شناسی رهبری منطقه‌ای - آسیایی ایران با الهام از نظریه جایگاه‌یابی. *مجله ایرانی مطالعات آسیا*. ۱(۱). ۱۵۵-۱۸۶.

^{*} نویسنده مسئول:

E-mail address: siroosbonyadi70@gmail.com

سرآغاز

این پیش بینی ساموئل هانتینگتون در سال ۱۹۹۹ که نظام جهانی در حال حرکت از یک وضعیت تک - چندقطبی به سوی قرن بیست یکم با حالت چندقطبی است (هانتینگتون و برگر، ۱۳۸۳: ۳۷)، شاید زمانی خیلی اغراق‌آمیز بود، اما امروز واقعیت حاکی از این تغییر است و قدرت، در حال تغییر مسیر از قطب‌های سنتی است. حتی اگر دیدگاه کسی چون مایکل لیند^۱ را وقتی نوشت: قرن آمریکا در ۱۹۱۴ آغاز شد و ۲۰۱۴ به پایان رسید (نای، ۱۳۹۵: ۱۴) را بسیار بدبینانه بپنداریم. خوش‌بینی کسی مثل هنری لوس^۲ که شروع قرن جدید از ۱۹۴۱ را قرن آمریکایی می‌دانست (نای، ۱۳۹۵: ۱۶)، در لایه زیرین خود حکایت از نزدیکی آن به خط پایان دارد. شاید در مرگ آمریکا گزاف‌گویی شده باشد ولی بی‌شک در بیماری این سیستم اتفاق نظر وجود دارد. در این شرایط، در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان گفت که اگرچه آمریکا هنوز قدرت جهانی است ولی این قدرت رو به افول است. طی دو دهه اخیر شاید حتی اگر آمریکا در سایر مناطق جهان به چالش کشیده می‌شد، نفوذ بی‌بدیل و بدون چون‌وچرا در خاورمیانه هنوز برگ برنده آمریکا در رویارویی با این قدرت‌ها بود. خاورمیانه جایی بود که نفت آمریکا را تأمین می‌کرد و مشتری همیشگی سلاح‌های آمریکایی بود. اگر از انتقادهای گاه‌گاه مقام‌های ایرانی بگذریم، همه کشورهای منطقه، تابع محض سیاست آمریکا بودند. طی چند سال اخیر نه‌تنها شرایط داخلی آمریکا بلکه حتی تحولات منطقه به گونه‌ای رقم خورده است که این برگ برنده نه‌تنها در حال خارج شدن از دست امریکاست، بلکه حتی به‌مثابه فارماکون^۳ این وسیله برتری تبدیل به عاملی شده است که تمام شیره آمریکا را می‌مکد و آن را تحلیل می‌برد. اگر به قدرت رسیدن ترامپ حکایت از درون بیمار آمریکا داشت، ناکامی او در بحران سوریه، عملکرد ضعیف در برخورد با بیماری کرونا، مورد هدف قرار گرفتن پایگاه این کشور در عراق و در نهایت شبه کودتای ترامپ، عفونت‌هایی بود که جلوه بیرونی این زخم کاری را به نمایش گذاشت. این شرایط نه‌تنها می‌تواند زمینه را برای نوعی جابه‌جایی در رهبری جهانی فراهم کند

1. Michael lind

2. Henry luce

۳. pharmakon؛ معجون جادویی یونانی که هم زهر است و هم پادزهر.

بلکه می‌تواند زمینه را برای رهبری منطقه‌ای و آسیایی کشوری مثل ایران در منطقه فراهم کند. از آنجایی که آمریکا به عنوان یکی از قدرت های برتر جهان اصلی ترین عامل خارجی در ناکامی ایران برای رهبری منطقه در دوران پس از انقلاب بوده، قطعاً افول این کشور می‌تواند بستر توسعه و رهبری منطقه‌ای را برای ایران مناسب سازد.

از سوی دیگر یکی از اهداف جمهوری اسلامی ایران که ناشی از موقعیت ژئوپلیتیک، تاریخی، فرهنگی و حتی ظرفیت‌های جمعیتی و منابع طبیعی مختلف است، دستیابی به رهبری منطقه‌ای است. نگاه به سند چشم‌انداز توسعه کشور و برنامه‌های مختلف توسعه حاکی از این است که این هدف به وضوح دنبال می‌شود. با این وجود به رغم خواست ملی و تلاش‌ها و شعارهایی که طی این سال‌ها سر داده شده است، هنوز این کشور نتوانسته است به جایگاهی شایسته دست پیدا کند. هدف این پژوهش، امکان‌سنجی رهبری ایران در منطقه بر اساس نظریه جایگاه‌یابی است. لذا در راستای این هدف می‌توان این سؤالات را مطرح کرد:

- اینکه آیا ایران به رغم تمایل به رهبری منطقه‌ای، از ظرفیت رهبری در منطقه برخوردار است؟
- اگر جواب مثبت است آیا این ظرفیت و تمایل از طرف کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای مورد پذیرش قرار گرفته است؟

و- در نهایت، چه چالش‌های و امکاناتی در مسیر رهبری منطقه‌ای ایران وجود دارد؟

فرضیه ما در این پژوهش این است که ایران علی‌رغم تمایل بسیار برای رهبری منطقه‌ای نه تنها از این ظرفیت‌های خود به درستی استفاده نکرده بلکه با در پیش گرفتن سیاست خارجی ایدئولوژیک و آرمان‌خواهانه، خصوصاً بعد از انقلاب، حساسیت‌های منطقه‌ای و جهانی را نسبت به خود افزایش داده که این امر منجر به انواع دسیسه‌ها، کارشکنی‌ها و ائتلاف‌ها برای جلوگیری از توسعه ایران شده است؛ به این معنا که برعکس قدرت‌های بزرگ امروزی که در شروع توسعه خود، برای کاستن از تنش‌ها و سنگ‌اندازی‌های بین‌المللی ابتدا به نظم موجود تن دادند و با دنیای بیرون از در صلح و دوستی وارد شدند تا توسعه پیدا کردند و در ادامه دنباله اهداف آرمان‌خواهانه خود را گرفتند، کشور ایران، ابتدا تلاش کرد الگوی رهبری خود را که هنوز در عرصه عمل کارایی آن مشخص نبود با سیاستی تهاجمی به منطقه و جهان صادر کند، بعد به اثبات عملی آن پردازد. لذا این شرایط علاوه بر اینکه دیگر کشورها را نسبت به خیزش ایران حساس کرد، هزینه‌های سنگینی را نیز بر دوش کشوری گذاشت که برای به

دوش کشیدن آن‌ها هنوز لاغر و نحیف بود.

سابقه پژوهشی موضوع نشان می‌دهد که تا به حال نوشته‌ای مستقیماً از نظریه جایگاه‌یابی برای تحلیل رهبری ایران و چالش‌های آن پرداخته است. نوشته‌های که در این حوزه هستند و ایران را موضوع بحث قرار داده‌اند مثل، *ایران و راهبردهای دست‌یابی به رهبری منطقه‌ای* (۱۳۹۵)، نوشته حسن ربیعی و یا مقاله *تقدم الهام بخشی بر قدرت نرم در سیاست خارجی ج.ا.ایران* (۱۳۸۹)، رحمن قهرمان پور و حتی مقاله سمیعی اصفهانی، *علیرضا و امیر بیک، علی: قدرت منطقه‌ای ایران و چالش‌های خارجی پیش روی آن* (۱۳۹۰)، عمدتاً به شاخص تمایل ایران و ظرفیت‌های آن برای رهبری منطقه‌ای پرداخته‌اند. لذا نخست، از دیگر جنبه‌های آن از جمله ظرفیت کشور برای رهبری و پذیرش بازیگران منطقه‌ای و جهانی غفلت کرده‌اند و اگر کسانی هم مثل اصفهانی و امیر بیک به چالش‌ها پرداخته‌اند، عمدتاً چالش‌های سیاست خارجی بوده است. دوم، از دید نگارنده، این نوشته‌ها با بزرگ کردن جایگاه ایران در منطقه، به صورت غیرمستقیم به تمایلات آرمان‌خواهانه در سیاست خارجی ایران دامن زده‌اند. دیگر نوشته‌هایی نیز که به تمام ابعاد قدرت‌یابی توجه کرده‌اند؛ کتاب *جهان پس از آمریکا* (۱۳۸۸)، نوشته فرید زکریا؛ به قدرت‌گیری برخی کشورهای جهان از جمله چین، ژاپن و برخی اعضای اتحادیه اروپا پرداخته‌اند تا ایران؛ و یا کتاب *رهبری منطقه‌ای و جهانی کشورهای عضو بریکس* (۲۰۱۶)^۱ نوشته استفن کینگا؛ سیتیا کوئلیکانی، نیز به اعضای بریکس و شرایط رهبری آن‌ها پرداخته است نه ایران.

در این مقاله نویسنده تلاش می‌کند تا ابتدا، چهارچوب نظری موضوع، یعنی رهبری و مؤلفه‌های آن روشن کند و در ادامه به بررسی تمایل و ظرفیت‌های جمهوری اسلامی برای رهبری منطقه‌ای و جهانی بپردازد و در نهایت با بررسی چالش‌هایی که در این مسیر با آن مواجه است، امکان‌پذیری رهبری جمهوری اسلامی ایران را تبیین کند.

۱. مفهوم‌سازی رهبری منطقه‌ای و جهانی؛ الگوی جایگاه‌یابی

در یک منطقه ظهور بازیگران و عرصه‌های جدید نه تنها در برابر سیاست‌گذاران بلکه برای محققان برحسب نظریه‌پردازی و مفهوم‌سازی نیز چالش ایجاد کرده است. از آنجایی که مناطق به صورتی فزاینده واجد اهمیت شده، درک بهتری از این مطلب که آن‌ها چگونه به واسطه مفهوم رهبری منطقه‌ای هدایت شده، دارای اهمیت است. رهبری عبارت از یک ویژگی روان‌شناختی بوده که برای انسان‌ها بکار گرفته می‌شود اما در یک حالت استعاری می‌توان از این مفهوم برای دسته‌بندی بازیگران غیرانسانی همانند دولت‌ها یا سازمان‌های منطقه‌ای نیز استفاده کرد. رهبری منطقه‌ای همان توانایی‌ها و ویژگی‌هایی است که به یک دولت و یا حتی سازمان بین‌الملل اجازه می‌دهد تا در یک منطقه نقش اصلی را ایفا کند. این کشورها معمولاً در زمینه منابع، جمعیت، سرزمین، رشد و توسعه اقتصادی و نظامی بر کشورهای همسایه خود و فراتر از آن در منطقه خود دست بالا دارند. مفاهیم مشابه در این زمینه «قدرت منطقه‌ای» و «هژمونی منطقه‌ای» است (Kingah and Quiliconi, 2016: 14).

مباحث نظری در رابطه با قدرت و رهبری (و هژمونی) در طی سالیانی دراز در میان محققان روابط بین‌الملل گسترش یافته‌اند. قدرت به‌عنوان توانایی اثرگذاری بر روی رفتار دیگران برای کسب نتایج موردنظر تعریف شده است. شما برای انجام چنین کاری می‌توانید دیگران را با تهدید مجبور کرده، با پرداخت‌هایی آن‌ها را تشویق کرده یا اینکه آن‌ها را جذب کرده و دست به همکاری بزنید. این تعریف بر روی مباحث روابط بین‌الملل به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم مسلط شده که قدرت برحسب بازیگران بزرگ و ظرفیت مادی و سیاسی‌شان تعریف می‌شد. پس از پایان جنگ سرد، رویکردهای جدیدی در رابطه با این مفهوم به‌ویژه با توجه به ظهور قدرت‌های جدید در نظام بین‌المللی ارائه شدند. قدرت‌های متوسط و منطقه‌ای به‌عنوان بازیگران بین‌المللی جدید ظاهر شده و توضیح نظری این پدیده‌ها، ظهور دولت‌ها و پیکربندی‌های مربوط به آینده نیز تغییر کرد. اندیشه قدرت‌های نوظهور (که دارای منابع سستی - همانند ظرفیت نظامی، توسعه اقتصادی، قدرت وتو در سازمان‌های بین‌المللی و غیره - در راستای اعمال اثرات خود بر روی کشورهای دیگر نبوده)، باعث ایجاد مفهومی از قدرت و رهبری در رابطه با روش‌های جدید اثرگذاری بر روی رفتار دیگران به‌منظور کسب نتایج

موردنظر یعنی مواردی همانند ائتلاف‌سازی، مشارکت در سازمان‌های بین‌المللی و مواردی دیگر شد (Kingah and Quiliconi, 2016: 127-130).

با این حال یک آشفتگی کلی در رابطه با ایجاد تمایز بین قدرت متوسط با قدرت منطقه‌ای وجود دارد. بر این اساس، روشن ساختن این تمایز کاری سودمند است. به نظر نولتی «درحالی‌که قدرت‌های متوسط سنتی در ابتدا به واسطه نقششان در سیاست بین‌الملل تعریف شده، قدرت‌های متوسط جدید در وهله اول عبارت از قدرت‌هایی منطقه‌ای (رهبران منطقه) و در کنار آن قدرت‌هایی متوسط (با عطف توجه به منابع قدرتشان) در سطح جهانی هستند» (Nolte, 2010:901). قدرت‌های متوسط قادر به ایجاد سلطه و به‌کارگیری قدرتشان در ترکیب با دیگران نیستند. همان‌طور که رابرت کوهن بیان می‌کند: «یک قدرت متوسط، دولتی بوده که رهبران آن می‌دانند که قادر به عمل مؤثر به‌تنهایی نبوده اما می‌تواند قادر به ایجاد یک اثر نظام‌مند در یک گروه کوچک یا از طریق یک نهاد بین‌المللی باشد» (Keohane, 1969: 296). موفقیت این دولت‌ها برحسب انعطاف‌پذیری در درون یا حتی خارج از نهادهای بین‌المللی اندازه‌گیری می‌شود.

قدرت‌های منطقه‌ای به‌عنوان قدرت‌های متوسط نیز در نظر گرفته شده اما همه قدرت‌های متوسط نمی‌توانند به‌عنوان رهبر در منطقه‌شان مدنظر قرار گیرند. ظهور بازیگران و مسائل جدید منجر به ارائه تحلیل‌هایی جدید با مدنظر قرار دادن این واقعیت شده که ملت‌ها قادر «به در برگیری هویت‌هایی متعدد در زمان تعریف منافع ملی‌شان در یک حوزه و در زمان تعریف مسائل منطقه‌ای یا حتی جهانی‌شان در حوزه‌ای دیگر هستند» (Kingah and Quiliconi 2016: 127-130). اکثر نوشته‌ها بر روی رویکرد رهبری فردی متمرکز شده و عموماً با مباحث علوم سیاسی و دسته‌بندی ویری از اقتدار (رهبری) پیوند خورده‌اند. برحسب تحلیل مختص به روابط بین‌الملل، رهبری به‌عنوان «ظرفیت اثرگذاری سیاسی در عرصه‌های دیپلماتیک» تعریف شده است (Nolte, 2010:4-6). در یک زمینه منطقه‌ای، رهبران باید دارای مسئولیتی ویژه در قبال امنیت و حفظ نظم در منطقه باشند. رهبری منطقه‌ای توسط فون لانگنهاف و همکاران به‌صورت زیر تعریف شده است: «رهبری منطقه‌ای مفهومی بوده که برای توصیف قدرت یک بازیگر برای اثرگذاری بر روی جنبه‌هایی مشخص از روابط بین‌الملل و یا عملکرد داخلی بازیگران در منطقه، بکار گرفته می‌شود.» فون لانگنهاف و همکاران به‌صورت موازی با نولتی

(۲۰۱۰) بر این نظرند که یک دولت برای قرار گرفتن در جایگاه یک رهبر منطقه باید به صورتی مؤثر واجد سه ویژگی نظریه جایگاه‌یابی باشند. رهبری منطقه‌ای نتیجه کارکرد سه عامل تعیین‌کننده به صورت زیر است: ۱. تمایل برای عمل کردن به عنوان یک رهبر؛ اراده سیاسی برای کسب جایگاه رهبری اساساً به برداشت بازیگر از منافعش مرتبط است. نظریه جایگاه‌یابی بر روی ماهیت سازه‌انگارانه منافع متمرکز شده و این نظر را ارائه می‌دهد که این منافع اساساً به واسطه هنجارها و ارزش‌ها ایجاد می‌شوند؛ ۲. ظرفیت رهبری؛ اتخاذ جایگاه به عنوان رهبر منطقه تنها مربوط به جاه‌طلبی و تمایل نیست. در اینجا ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها نیز تعیین‌کننده هستند. این ظرفیت‌ها نه تنها شامل عوامل اقتصادی، سیاسی و نظامی، بلکه عوامل فرهنگی و ارزشی را نیز دربرمی‌گیرد و در نهایت، ۳. پذیرش ادعای رهبری به واسطه بازیگران دیگر – منطقه‌ای و بین‌المللی (Kingah and Quiliconi, 2016: 20-21)؛ شکل ۱ این مختصات را نشان می‌دهد.



شکل شماره ۱: مثلث جایگاه‌یابی

۲. ایران در تلاش برای رهبری منطقه‌ای

یکی از اهداف اساسی جمهوری اسلامی ایران که ناشی از موقعیت ژئوپلیتیک و شرایط ذاتی این کشور است، دست‌یابی به جایگاه برتر منطقه‌ای و البته آسیایی در عرصه‌های مختلف است. این هدف به وضوح یکی از شاخص‌های بااهمیت برای جمهوری اسلامی ایران مطرح است؛ به گونه‌ای که نه تنها در سند چشم‌انداز بیست‌ساله توسعه بر آن تأکید بسیار شده، بلکه در برنامه‌های مختلف توسعه، بیانیه گام دوم و بحث و گفتگوهای عادی سیاسی نیز جایگاه خود را پیدا کرده است؛ هرچند در عمل به این اندازه توفیق نیافته است. برای مثال در مقدمه سیاست‌های کلی برنامه ششم توسعه آمده است که این برنامه بر پایه محورهای سه‌گانه

«اقتصاد مقاومتی»، «پیشسازی در عرصه علم و فناوری» و «تعالی و مقاوم‌سازی فرهنگی» تنظیم شده است. اتکا بر توانایی‌های انسانی و طبیعی و امکانات داخلی و فرصت‌های وسیع برآمده از زیرساخت‌های موجود در کشور و بهره‌گیری از مدیریت جهادی و روحیه انقلابی و تکیه بر اولویت‌های اساسی آمده در سیاست‌های کلی: «اصل ۴۴»، «اقتصاد مقاومتی»، «علم و فناوری»، «نظام اداری» و «جمعیت» و از همه بالاتر توکل به قدرت لایزال الهی می‌تواند ما را به‌رغم تمایل و اراده دشمنان عنود، با تحقق اهداف برنامه ششم در ارائه الگویی برآمده از تفکر اسلامی در زمینه پیشرفت که به کلی مستقل از نظام سرمایه‌داری جهانی است، یاری رساند. با گذشت چند دهه از انقلاب اسلامی به نظر می‌رسد که علی‌رغم شعارها و برنامه‌های کلان، این برنامه‌ها و شعار با واقعیت هنوز فاصله بسیاری دارد. تجربه کشورهایی چون آمریکا و اخیراً چین حاکی از آن است که رهبری قبل از هر چیز نیازمند الگوی توسعه هم در تئوری و هم در عمل است که ظرفیت لازم را برای رهبری فراهم آورد. لذا برای بررسی این مورد ابتدا لازم است در چهارچوب نظری به تمایل، ظرفیت و پذیرش رهبری در مورد ایران پرداخت تا بتوان به درکی از امکان تحقق آن پرداخت.

۱-۲. ایران؛ ظرفیت رهبری

امنیت اقتصادی نه تنها یکی از مهم‌ترین ابعاد و وجوه امنیت ملی را تشکیل می‌دهد، بلکه حضور در نقش رهبری بدون قدرت و توسعه اقتصادی امکان ندارد. از این رو، کشورها در رقابت بسیار و پیوسته‌ای برای دستیابی به توسعه اقتصادی به سر می‌برند. آنان به رقابت می‌پردازند تا سرمایه خارجی را جذب کنند. با سایر کشورها مذاکره می‌کنند تا به بازارهای جهانی دسترسی پیدا کنند. از سوی دیگر تلاش می‌کنند تا بازارهای داخلی خود را در برابر نفوذ و رسوخ بی‌رویه جهانی پاسداری کنند. به‌طور هم‌زمان کشورها تلاش دارند برای شکل‌دهی به نهادها و سازمان‌های هنجارساز و تنظیم مقررات و مناسبات اقتصادی، تجاری و مالی با همتایان همسو و همفکر همکاری کنند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۳۷۲). در کشور ما علی‌رغم شعارها و وعده‌های بسیار و حتی چشم‌اندازهای مختلفی که برای توسعه ترسیم شده است، در عمل کشور به توسعه درخور این شعارها و هدف‌ها دست پیدا نکرده است. این دولت‌های توسعه‌خواه هستند که می‌توانند با سیاست خارجی توسعه‌گرا زمینه توسعه کشور را

فراهم آورند. سیاست خارجی توسعه‌گرا از ویژگی دولت‌های توسعه‌خواه است که توسط نخبگان توسعه‌گرا اداره می‌شود، نخبگانی که مصمم به تحقق توسعه هستند (لفت‌ویچ، ۱۳۸۴: ۲۱۴). درحالی‌که دولت‌هایی همچون ایران، توانایی کمی برای تأثیر بر اجتماع، قانونمند کردن روابط و بهره‌برداری از منابع به شیوه مشخص دارند.

تلاش برای کنترل در این جوامع در حقیقت، کشمکش میان دولت به‌عنوان کنشگر اصلی و دیگر سازمان‌ها و کنشگران اجتماع است که در برابر کنترل دولت مقاومت می‌کنند (لفت‌ویچ، ۱۳۸۴: ۱۲۹). سیاست خارجی نیز در ایران بیش از آنکه محصول توافق نخبگان برای دستیابی به توسعه باشد، محصول ترس و دغدغه گروه‌ها و نهادهایی خارج از دولت هستند که به‌شدت سیاست خارجی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. به گفته گراهام فولر؛ در ایران رویدادها هرگز تبیین‌های ساده را نمی‌تابند، بلکه بازتاب وجود نیروهای سیاسی دست‌اندرکار در پشت‌صحنه‌اند؛ بنا بر این تفسیر، سیاست خارجی ایران جوهره افراطی و تعارضی دارد (فولر، ۱۳۷۳: ۱۱-۱۰). نبود دیدگاه منسجم و اراده لازم برای توسعه منجر به شرایطی شده است که با گذر زمان شرایط اقتصادی کشور را بدتر می‌کند. ازجمله این شرایط:

- کاهش رشد بالقوه تولید ناخالص داخلی و افزایش فقر و بیکاری در بلندمدت؛
- سست شدن موقعیت رقابتی کشور و افزایش فقر و بیکاری در بلندمدت؛
- افزایش شکاف فناورانه با جهان؛
- تضعیف موقعیت اقتصادی و سیاسی کشور در منطقه؛
- درون‌گراتر شدن اقتصاد کشور (مبینی دهکردی و هاشیمان ۱۳۸۷: ۳۹۶)
- سلطه دولت بر اقتصاد و دولتی بودن اقتصاد که منجر به ایجاد انحصار و ایجاد سایر فعالیت‌های غیر مولد مانند رانت جویی می‌شود؛
- درآمدهای ارزی ناشی از نفت و گاز باعث شده تا دولت در ایران تا حدودی خودکفا شود و نیاز به اصلاحات اقتصادی و توسعه روابط اقتصادی در اولویت قرار نگیرد.

در تازه‌ترین محاسبات صورت گرفته از سهم ایران از تجارت جهانی، سهم ایران به ۲۴ صدم درصد کاهش یافته است (Globals economic: ۲۰۲۲ به نقل از خبر آنلاین)، به‌گونه‌ای که رئیس مرکز پژوهش‌های اتاق ایران، آن را با محور ایران از تجارت جهانی توصیف کرده است؛ پایین‌ترین سطح در تاریخ معاصر ایران (خبر آنلاین: اردیبهشت ۱۴۰۲). این امر نه تنها

نشان از روند ضد تجارت خارجی در مقایسه با تجارت جهانی بوده بلکه نشان‌دهنده ضعف زیرساخت‌های بازرگانی یعنی لجستیک، بیمه، ترانزیت، بازاریابی، حفظ ماندگاری در بازار و ... و فقدان استراتژی توسعه تجاری و همچنین ضعف دیپلماسی فعال اقتصادی و تجاری و توجه ناکافی به اهمیت بازرگانی خارجی در اقتصاد ایران است.

صندوق بین‌المللی پول نیز، رشد اقتصادی ایران در سال ۱۴۰۲ را ۳ درصد ارزیابی کرده و می‌گوید این رقم در سال بعد به ۲.۵ درصد و در سال ۱۴۰۴ به ۲ درصد کاهش خواهد یافت. همچنین این نهاد بین‌المللی هشدار داد اگر پای ایران حتی به صورت محدود به جنگ غزه باز شود، رشد اقتصاد ایران در سال آینده خورشیدی منفی پنج درصد خواهد شد (نائینی و عیسی زاده، ۱۴۰۲: ۲۱۸-۲۲۵). بانک جهانی نیز رشد اقتصادی ایران در سال ۱۴۰۲ را ۴.۲ درصد اعلام کرد و می‌گوید این رقم برای سال ۱۴۰۳ خورشیدی ۳.۷ درصد و در سال آینده، یعنی ۱۴۰۴ به ۳.۲ درصد کاهش می‌یابد. این در حالی است که کشورهایی چون عربستان، قطر، تونس، امارات، کویت، اردن، مصر و حتی الجزایر و بحرین از نرخ رشد اقتصادی بهتری نسبت به ایران برخوردار بودند (نائینی و عیسی‌زاده، ۱۴۰۲: ۲۱۸-۲۲۵). درحالی‌که ایران به لحاظ امنیت و ثبات سیاسی از جایگاه خوبی برخوردار است، این حجم سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی، نشان از نبود دیپلماسی اقتصادی- بازرگانی در کشور است.

امروزه یکی از اساسی‌ترین عواملی که سبب رشد و توسعه اقتصادی کشورهای درحال توسعه می‌شود، سرمایه‌گذاری خارجی است. کشور ایران با توجه به قرارگیری در شاهراه ارتباط شرق و غرب، ثبات امنیت، وضع آشفته کشورهای منطقه و وجود ذخایر منابع عظیم طبیعی، کشوری مناسب برای جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی است. روند موجود حکایت از آن دارد که ایران با چالش‌های سیاسی و اقتصادی زیادی در جذب سرمایه‌های خارجی مواجه است که به طور خلاصه عبارت‌اند از: نگاه منفی به غرب و کشورهای اروپایی، برداشت‌های محدود از استقلال طلبی و نفی سلطه بیگانگان در عصر جهانی‌شدن، نبود زیرساخت‌های لازم، نظام بانکی ناکارآمد، انحصار دولتی بر بخش‌های مختلف اقتصاد، حاکمیت سیستم چند نرخ ارز بر اقتصاد کشور که پدیده‌هایی مانند رانت جویی، ابطال منابع ارزی را به همراه دارد، فضای ناامن اقتصاد کشور برای جذب سرمایه‌های خارجی. آمار منتشرشده از سوی آنکتابد نیز نشان می‌دهد ایران در سال ۲۰۲۲ توانسته است یک میلیارد و

۵۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جذب کند که با این آمار رتبه ۷۹ در جهان و ۴ خاورمیانه را از آن خود کرده و پشت سر بحرین کوچک قرار گرفته است (unctad, 2024). هرچند در سال ۲۰۲۳، شاهد بهبود نسبی در این زمینه هستیم ولی در نگاه کلی، آمار و ارقام سرمایه‌گذاری در ایران حاکی از آن است که ایران در جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی علیرغم ظرفیت‌هایی که دارد موفق عمل نکرده است. آمار سازمان کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل (آنکتاد)، حاکی از افت ۳۶ درصدی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران در سال ۲۰۱۹ دارد. درحالی‌که این رقم در سال ۲۰۱۷ بالای پنج میلیارد دلار بود، اما در سال بعد ۲.۳ میلیارد دلار رسید و سال ۲۰۱۹ به ۱.۵ میلیارد دلار رسید. سوای این آمار و ارقام، آنچه مهم است عدم استفاده درست از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های کشور برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی است (unctad, 2024).

شاخص دیگری که می‌تواند نشان‌گر ظرفیت کشور در رهبری منطقه‌ای و جهانی باشد جذب نخبگان و استفاده از سرمایه انسانی است. این امر نه تنها شامل استفاده بهینه از نخبگان و منابع انسانی کشور مبدأ است بلکه حتی جذب این افراد از کشورهای دیگر را نیز مشتمل می‌شود. این عامل جدا از سرمایه‌های مالی و فکری که با خود به همراه دارد، حاکی از هاضمه قوی فرهنگ کشور مقصد نیز است، زیرا به قول نوح هراری، انسان‌ها با پای خود رأی می‌دهند. انسان‌های زیادی هستند که آرزو دارند به آمریکا، کانادا یا آلمان بروند ولی کمتر پیش می‌آید در مورد چین، ژاپن و روسیه چنین دیدگاهی وجود داشته باشد. این درواقع نه تنها حاکی از فساد حکومت که نشانگر نداشتن بینشی جهانی است (هراری، ۱۳۹۷: ۲۲-۲۴). تأثیر این عامل به‌گونه‌ای است که امروز بخشی از دلایل برتری آمریکا در برابر چین را می‌توان در این مورد مشاهده کرد. نگاهی به وضعیت ایران حاکی از آن است که نه تنها این کشور در جذب نخبگان و سرمایه‌گذاران خارجی دستاوردی نداشته، بلکه برعکس با عملکرد نادرست منجر به خروج این سرمایه‌های عظیم از کشور شده است.

روزنامه شرق در گزارشی اعلام کرد، ۶۲ درصد از دانش‌آموزان مدال‌آور المپیادی کشور طی ۱۴ سال به کشورهای توسعه‌یافته دنیا اعم از آمریکا و کانادا مهاجرت کرده‌اند. هم‌اکنون ۶۹/۲ درصد مدال‌آوران در المپیاد فیزیک، ۷۶/۷ درصد ریاضی، ۵۰ درصد کامپیوتر و ۵۰ درصد شیمی خارج از مرز جغرافیایی کشور و اکثراً عضو دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی برتر و

تأثیرگذاری در دنیا همچون دانشگاه هاروارد، استنفورد، ام آی تی، کالیفرنیا، کمبریج، جان هاپکینز و پرینستون در آمریکا و دانشگاه تورنتو و سایمون فریز در کانادا هستند (روزنامه شرق، ۱۳۹۱). صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۹ می‌گوید بیش از ۵۰۰ پروفسور ایرانی در ایالات متحده وجود دارد که در ام آی تی یا استنفورد یا دیگر مراکز علمی و دانشگاهی آمریکا تأثیرگذار هستند (نجاتی، ۱۳۹۱: ۱۱-۱۰). این آمار و ارقام برای کشوری که می‌خواهد اگر نه در دنیا، بلکه حتی به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شود، هشداردهنده است. روند صعودی این ماجرا طی یکی دو سال اخیر حاکی از عدم جدی گرفتن این هشدارها است؛ به گونه‌ای که سازمان نظام پزشکی کشور از خروج بیش از ۳۰۰۰ پزشک در ده ماه پس از شیوع کرونا و همچنین مهاجرت ۳۰۰ درصدی پرستاران خبر داد. در حوزه کسب‌وکار نیز که بی‌تأثیر در ایجاد این شرایط نیست، وضعیت ایران در منطقه تنها از دو کشور عراق و افغانستان بهتر است. به گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۲۰، رتبه ایران در سهولت کسب‌وکار بین ۱۹۰ کشور رتبه ۱۲۷ بوده است (پهلوان‌زاده و بیابانی، ۱۳۹۹: ۶۲۰).

از دیگر شاخص‌های مهم اقتصادی، نرخ تورم و رشد اقتصادی است. بنا بر گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس، درحالی‌که در برنامه پنجم و ششم توسعه، هدف نرخ رشد ۸ درصد تعیین شد، طی یک دهه گذشته این نرخ، نزدیک به صفر بوده و متوسط نرخ تورم بلندمدت نیز طی همین دهه نزدیک به ۲۰ درصد بوده است. درحالی‌که در همین بازه زمانی نرخ متوسط تورم دنیا ۲/۴ درصد بوده است و حتی برخی کشورها همچون قطر، عربستان و امارات نرخ تورم منفی داشته‌اند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۰).

علاوه بر این، با توجه به برآوردهای صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۲۳، تولید ناخالص داخلی ایران روی هم‌رفته ۱۴ درصد کاهش یافته است که معادل ۸۶ درصد تولید ناخالص داخلی در سال ۹۶ است. این آمار وقتی معنادارتر می‌شوند که آن‌ها را با کشورهای همسایه مقایسه کنیم. به عنوان نمونه در سال ۱۹۸۰، تولید ناخالص داخلی ایران تقریباً مشابه کشورهای اندونزی و ترکیه بود. درحالی‌که این میزان در حال حاضر با فاصله معناداری از این کشورها پایین‌تر است. در این دوره نزدیک به چهل ساله، تولید ناخالص حقیقی ایران دو برابر شده درحالی‌که همین رقم برای ترکیه ۶.۵ برابر، برای اندونزی ۲.۷ برابر، برای مالزی ۳.۸، برای کره ۸.۹ و برای چین ۳۲ برابر شده است (IMF, 2023).

یکی از شاخص‌های دیگری که با استناد به آن می‌توان عملکرد اقتصادی یک کشور را سنجید، شاخص رقابت صنعتی است. بر اساس داده‌های یونیدو برای سال ۲۰۲۲، در میان ۱۵۰ کشور که مورد ارزیابی قرار گرفتند، آلمان با شاخص ۵۲۳۴/ در رتبه اول جهان قرار دارد و بعد از آن ژاپن با شاخص ۳۹۹۸/ و چین با شاخص ۳۷۶۴/ در رتبه دوم و سوم قرار دارند. ایران بر اساس گزارش این سازمان در سال ۲۰۰۰ با شاخص ۱۴۴/ در رتبه ۹۸ جهان قرار داشت. در سال ۲۰۱۵ با بهبود شرایط و افزایش شاخص یعنی عدد ۴۸۰/، ایران به پله ۵۹ رسید و در ادامه در سال ۲۰۱۹، به رتبه ۵۸ با شاخص ۴۸۲/ رسید (UNIDO, 2022) به نقل از انجمن صنایع ملی ایران: آذر ۱۴۰۱ و مرکز پژوهش‌های مجلس).

شاخص‌ها و آمارهای اقتصادی حاکی از ضعف اقتصاد ایران، نه تنها در برابر قدرت‌های منطقه و جهانی، بلکه حتی کشورهای میانه قدرت در منطقه و آسیاست. گزارش برنامه توسعه ملل متحد از توسعه انسانی نیز در سال ۲۰۱۹، نشان از نزول ۵ پله‌ای ایران نسبت به سال قبل دارد. در این رتبه‌بندی ایران در جایگاه ۶۵ قرار دارد. درحالی که رقبای منطقه‌ای ایران، همچون امارات با رتبه ۳۵، اسرائیل رتبه ۲۲، عربستان رتبه ۳۶ و ترکیه ۵۹، از جایگاه بهتری برخوردار هستند (UNDP, 2019). درنهایت اینکه، در اولویت نبودن رشد و رفاه اقتصادی، تداوم تحریم‌ها، تداوم ساختارهای ناکارآمد اجرائی و مدیریتی و ... منجر به ناکامی‌های متعدد در سیاست‌های داخلی و خارجی شده است که خود موجب تداوم فقر و نابرابری و بیکاری و مهاجرت نخبگان و فرار سرمایه‌های مالی از کشور و درنتیجه عقب‌ماندگی کشور از کشورهای منطقه شده است.

۲-۲. ایران؛ تمایل به رهبری

نگاهی به سیاست خارجی ایران در طول چهار دهه اخیر حاکی از فراز و نشیب این تمایل در دولت‌های مختلف دارد؛ اما خارج از دولت، خواست نهادهای ایدئولوژیک فرا دولتی، همچنان اصرار به رهبری و نگاه آرمانی به سیاست خارجی است. این نهادها به واسطه نفوذ و قدرتی که دارند، در خوش‌بینانه‌ترین حالت، سیاست خارجی اتخاذشده دولت‌ها را نقد می‌کنند و در بدترین حالت، سیاست خارجی دولت وقت را به چالش می‌کشند. نگاهی به سیاست خارجی دولت موقت حاکی از آن است که در گفتمان ملی‌گرایی دولت موقت، انقلاب اسلامی یک

انقلاب ملی قلمداد می‌شد که آرمان و اهدافی فراتر از جامعه و ملت ایران ندارد و صرفاً به دنبال اهداف ملی است (کدی و گازیوروفسکی، ۱۳۷۹: ۶۵-۷۰). لذا دولت موقت در چارچوب قوانین و قواعد حقوقی و سیاسی و مناسبات رسمی بین دولتی خواهان گسترش رابطه با کلیه کشورهای جهان به‌جز اسرائیل و رژیم نژادپرست آفریقایی جنوبی بود؛ بنابراین تلاش دولت موقت، بهبود ارتباط با تمام کشورهای دنیا بود.

از آنجایی که ستون فقرات دولت بازرگان را شخصیت‌های تحصیل کرده و طرفدار غرب با تفکرات لیبرالی تشکیل می‌داد، عمده اهداف دولت موقت در حوزه سیاست خارجی، بازسازی و توسعه اقتصادی بود (موسویان، ۱۳۹۴: ۱۱۶). تلاش برای جذب سرمایه خارجی به‌ویژه از طریق تشویق کشورهای اروپایی برای سرمایه‌گذاری در ایران از سیاست‌های اقتصادی دولت موقت است که در این راستا قابل تبیین است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۳۱۴). ملاقات بازرگانان و ابراهیم یزدی با برژینسکی در حاشیه مراسم الجزایر (میرفخرایی، ۱۳۹۳: ۶۹)، چیزی نبود که انقلابیون ایران بتوانند ساده از کنار آن بگذرند مخصوصاً که رهبری انقلاب به‌هیچ‌وجه از آن مطلع نبودند. لذا دولت موقت کنار رفت.

در دوره جنگ تحمیلی، آرمان‌گرایی گفتمان غالب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بود. در این زمان جهت‌گیری‌های آرمان‌گرایانه و رادیکال بر سیاست خارجی ایران حاکم شد. پس از آن سیاست خارجی جمهوری اسلامی صرفاً بر اساس آموزه‌ها و موازین اسلامی تعیین شد. (دهشیری، ۱۳۸۰: ۳۷۴). مهم‌ترین شاخص‌های آن عبارت بودند از: تقدم منافع اسلامی بر منافع ملی، انعطاف‌ناپذیری در سیاست خارجی، رویارویی با سیاست بین‌الملل، عدم واقع‌بینی و درک واقعیت‌های عینی، پی‌گیری استقلال همه‌جانبه و خودکفایی در همه امور، عدم تناسب اهداف ملی با قدرت و توان ملی، طرح صدور انقلاب و مخالفت با سازمان‌های بین‌المللی است (سرمدی و ازغندی، ۱۳۹۵: ۳). لذا در این دوره ما شاهد اوج تمایل به رهبری در سیاستمداران کشور هستیم؛ رهبری که می‌خواست در برابر استکبار شرق و غرب قد علم کند و پوزه آن‌ها را به خاک بمالد.

در دوره سازندگی ما شاهد کاهش این تمایل در عرصه سیاست خارجی هستیم. در عوض توجه به سیاست داخل و تمرکز بر ظرفیت و توسعه کشور بیش‌تر می‌شود. جهت‌گیری سیاست خارجی ایران در دوره سازندگی بر مبنای اصل نه شرقی و نه غربی را می‌توان «عدم

تعهد اصلاح طلب خواند» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۳۹۷). بر این اساس اصل نه شرقی و نه غربی به مثابه قطع رابطه و مناسبات با قدرت‌های جهانی و در پیش گرفتن انزوا نیست. در این دوره نه شرقی و نه غربی در روابط خارجی ایران به مثابه، نفی سلطه‌پذیری، استکبارستیزی و عدم وابستگی به مراکز قدرت جهانی به منظور کسب استقلال و آزادی عمل در عرصه سیاست خارجی و بین‌الملل است. از این رو هاشمی رفسنجانی، قبل از ریاست جمهوری، اصل نه شرقی و نه غربی را وفاداری به اهداف انقلاب اسلامی، استقلال و نفی سلطه بیگانگان تعریف کرده بود (رمضانی، ۱۳۸۱: ۷۵). الگوی رفتاری سیاست خارجی ایران در این دوره عمدتاً حول محورهایی چون عادی‌سازی روابط و تشنج‌زدایی با اروپا، تلاش برای کاهش تنش و همزیستی مسالمت‌آمیز با آمریکا، مشارکت فعال با سازمان ملل، جنبش عدم تعهد، سازمان کنفرانس اسلامی در قالب چندجانبه‌گرایی، توسعه روابط با شورای همکاری خلیج فارس و کشورهای آسیای میانه و قفقاز در چارچوب منطقه‌گرایی و همکاری نزدیک با روسیه و چین می‌چرخید. توسعه اقتصادی یعنی ظرفیت‌سازی از اهداف مهم دولت سازندگی بود (واعظی و ملکی، ۱۳۸۲: ۳۰-۱۵). لذا تأمین و توسعه اقتصادی و فناوری به عنوان اولویت نخست سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دستور کار قرار گرفت.

سیاست خارجی دولت خاتمی را می‌توان در چهارچوب گفت‌وگوی تمدن‌های او دید. گفت‌وگوی تمدن‌ها در واقع طرح عملی دولت جمهوری اسلامی ایران به منظور تنش‌زدایی در سیاست خارجی خود بود. گفتگوی تمدن‌ها را می‌توان از این جهت که لزوم همکاری و هم‌زیستی کشورها را به عنوان یک واقعیت و به منظور جلوگیری از بی‌نظمی و خشونت در عرصه جهانی مطرح می‌کرد؛ دیدگاهی واقع‌گرا دانست (دبیرزاده، ۱۳۸۱: ۲۴۵). به اعتقاد خاتمی ماهیت و هویت ایرانی- اسلامی ایران ایجاب می‌کند که منافع خود را برحسب ارزش‌های اسلامی و ایرانی آن تعیین کند، به همین دلیل جمهوری اسلامی ایران باید در سیاست خارجی خود، مصالح و منافع ملی خود را در چارچوب منافع دفاعی، اقتصادی، نظم جهانی و ایدئولوژیک پیگیری و تأمین کند (درویشی و تازه‌کند، ۱۳۸۷: ۱۲۳). این بازنگری در سیاست خارجی هم متأثر از الزام‌ها و عوامل داخلی بود و هم تحت تأثیر شرایط و تحمیل‌های نظام بین‌الملل قرار داشت (ازغندی، ۱۳۸۴: ۲۴۳). در این دوره ما شاهد هستیم که تلاش عمده صرف بهبود توسعه سیاسی کشور می‌شود و مطرح‌شدن گفت‌وگوی تمدن‌ها از سوی

رئیس‌جمهور هرچند عمدتاً در راستای کاهش تنش‌ها با کشورهای دیگر برای بهبود اوضاع داخلی است ولی حتی اگر صراحتاً حاکی از تمایل به رهبری نباشد در لایه‌های ظریف‌تر نوعی نگاه و تمایل به رهبری را منتقل می‌کند.

راهبرد یا جهت‌گیری سیاست خارجی دولت اصول‌گرا، عدم تعهد تجدیدنظرطلب بود. در چارچوب اصلی بنیادی نه شرقی، نه غربی، این نوع عدم تعهد دارای تعهدات و رسالت انقلابی و ایدئولوژیک است. از این‌رو، فراتر از عدم تعهد متعارف علاوه بر عدم وابستگی و پیوستگی به مرکز قدرت و قدرت‌های جهانی، درصدد تغییر و تحول نظام و نظم بین‌الملل مستقر است. این هدف از طریق تغییرات زیر بنایی در اصول و مبانی نظام نامطلوب موجود تحقق می‌یابد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۵۱۳).

در دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، تجدیدنظرطلبی در سیاست خارجی ایران در عصر اصول‌گرایی، مخالفت آشکار و مقابله با سلطه جهانی، به‌خصوص هژمونی آمریکا بود که به دو صورت پی‌گیری می‌شد؛ یکی مقابله یک‌جانبه در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی از طریق افزایش قدرت و توانایی ملی جمهوری اسلامی ایران در کلیه ابعاد نظامی، اقتصادی و فرهنگی. دیگری، مقابله و مبارزه همه‌جانبه در قالب چندجانبه‌گرایی و ائتلاف‌سازی منطقه‌ای، فرا منطقه‌ای و بین‌المللی برای مقابله با نظام استکباری به رهبری آمریکا. تقسیم جهان به دارالمستکبرین و دارالمستضعفین و اتخاذ استراتژی تقابل - تهاجمی در مقابل اولی و استراتژی تعاملی - فعال در مقابل دومی را می‌توان مهم‌ترین راهنمای سیاست خارجی احمدی‌نژاد دانست (حاج یوسفی، ۱۳۸۹: ۱۱۵).

دولت روحانی بعد از احمدی‌نژاد با طرح اولویت رشد و توسعه اقتصادی و تمایل به ارتباط با کشورهای پیشرفته به سمت کشورهای غربی تمایل پیدا کرد. او تلاش کرد با کشاندن آمریکا و کشورهای غربی به میز مذاکره، ضمن بهبود روابط با غرب، زمینه پیوند اقتصاد ایران به اقتصاد بین‌المللی را فراهم آورد و از طریق بهره‌گیری از سرمایه‌های خارجی، زمینه لازم را برای توسعه اقتصادی کشور را فراهم کند. کنش شاخص سیاست خارجی روحانی، برجام بود که با بدعهدی طرف‌های غربی کار به‌جایی رسید که عراقچی عضو ارشد مذاکره‌کننده کشور ما در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۹۶، شرایط این روزهای برجام مانند «مراقبت‌های ویژه» بداند. او توضیح می‌دهد: «می‌خواهم تأکید کنم یکی از درس‌هایی که ما از مسئله برجام گرفتیم، این است که

نتیجه این توافق و پایبندی به آن، اعمال تحریم‌های جدید بود. اگر قرار است چنین باشد، ما نیز شاید مجبور به تغییر رویه شویم. دیگری درسی که گرفتیم این است که مقاومت، بیش از تمایل برای همکاری جواب می‌دهد» (مصاحبه با شبکه سی آر آن هلند به نقل از شبکه العالم: آذر ۱۳۹۸). مروی اجمالی به سیاست جمهوری اسلامی ایران حاکی این است که همیشه رهبری و تمایل به دخالت در مسائل بین‌المللی علی‌رغم فراز و نشیب آن، بی‌توجه به ظرفیت‌های کشور از سیاست‌های اصلی نظام بوده است. در همین راستا هدف‌های سیاست خارجی روحانی را می‌توان در چند مورد خلاصه کرد:

- تأکید بر گفت‌گو و تعامل با قدرت‌های بزرگ؛
- اولویت دادن به سیاست خارجی نسبت به سیاست داخلی؛
- تأکید بر مقابله دیپلماتیک و تثویک با ساختار ناعادلانه بین‌الملل؛
- پذیرش کثرت‌گرایی بین‌المللی و تلاش برای همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای منطقه و جهان؛
- تلاش در جهت الگوسازی در داخل و تلاش برای ساخت کشور نمونه در منطقه و جهان (رضایی، ۱۴۰۰: ۲۹).

سیاست خارجی ابراهیم رئیسی را می‌توان آرمان‌گرایی عدالت محور نام برد. تمرکز این دوره بر پاشنه آشیل دولت روحانی-اولویت سیاست خارجی بر سیاست داخلی-بود. ایشان ضمن نقد سیاست خارجی دولت روحانی و اعتماد بیش‌ازحد ایشان به غرب، به‌ویژه ایالات‌متحده آمریکا، در تبیین سیاست خارجی دولت سیزدهم به موارد مهمی در سطوح مختلف تأکید کرد. ایشان در سطح ملی بر صلح‌آمیز بودن تلاش‌های هسته‌ای ایران و تأکید بر لغو تحریم‌ها و حمایت از طرح‌های دیپلماتیک مرتبط تأکید کردند. در سطح منطقه‌ای نیز وی ضمن تأکید بر حل بحران‌های منطقه از طریق گفتگوی واقعی درون منطقه‌ای و بر اساس تأمین حقوق ملت‌ها، بر نفی دخالت بیگانگان در منطقه و سیاست حسن هم‌جواری تأکید کرده‌اند در سطح بین‌الملل نیز - متأثر از نگاه رهبری- سیاست خارجی دولت سیزدهم، ضمن پیگیری صلح و عدالت در عرصه روابط بین‌الملل بر بهره‌گیری از توان کشور در جهت مقابله با کشورهای سلطه‌گر و ظالم تلاش کردند (رضایی، ۱۴۰۰: ۳۰)؛ ورود ایران به‌صورت غیرمستقیم به جنگ حماس و اسرائیل را که بزرگ‌ترین چالش حال حاضر سیاست خارجی ایران است

می‌توان نمایشی از رهبری منطقه‌ای ایران در راستای حق‌طلبی و عدالت‌خواهی آن دانست.

۲-۳. ایران؛ پذیرش رهبری

تلاش یک کشور برای متقاعد کردن دیگران به پذیرش را می‌توان در چهارچوب قدرت نرم هر کشور دید. قدرت نرم به معنای توانایی برای کسب خواسته خود از طریق جاذبه به جای اجبار یا پرداخت است. به صورت ساده، قدرت نرم همان قدرت جاذبه است. به صورتی قابل توجه، قدرت نرم به صورتی واضح به عنوان رفتار و نه منابع در نظر گرفته شده است (Nye, 2004: 260). از دید جوزف نای قدرت نرم هر کشوری سه پایه دارد: فرهنگش (در جاهایی که برای دیگران جاذبه دارد)؛ ارزش‌های سیاسی‌اش (البته جوزف نای معتقد است که ارزش‌های سیاسی، به شرطی منبعی از منابع قدرت هستند که در داخل و خارج از کشور مورد توجه قرار گیرند و مشروع، قانونی و مسئولانه به نظر برسند) (Nye, 2004: 84) و در نهایت سیاست خارجی‌اش.

قبل از اینکه به بحث قدرت نرم در ایران بپردازیم ذکر چند نکته ضروری است. نخست اینکه ما در اینجا از ایدئال‌ها بحث نمی‌کنیم. آنچه در اینجا مهم است واقعیت فرهنگ یک کشور یا جامعه جهانی است نه ایدئال‌های آن‌ها؛ دوم در بحث پذیرش، ما سعی می‌کنیم از جایگاه مخاطب صحبت کنیم و واکنش‌ها و درک و برداشت‌های او را نسبت به قدرت نرم و مؤلفه‌های آن بسنجیم؛ سوای اینکه چقدر این درک و برداشت با مقصود ما متفاوت باشد؛ سوم ما در عصری دموکراتیک زندگی می‌کنیم. از آنجایی که مخاطب ما در بحث قدرت نرم عموماً مردم عادی هستند، این پذیرش بیشتر از آنکه متضمن ارزش‌های والای آن یا جنبه‌های اخلاقی و انسانی آن باشد، در گروه استقبال مردم است. برای مثال هیچ‌کس نمی‌تواند منکر جنبه‌های ضد ارزش و عاری از اخلاق هالیوود و سبک زندگی آمریکایی شود، با این حال بخش عمده‌ای از قدرت نرم آمریکا مرهون این دو مورد است. در نهایت اینکه در کشور ایران برعکس کشوری چون آمریکا و یا حتی کشورهای غربی، سازوکارهای قدرت نرم عموماً توسط حکومت مدیریت می‌شود. لذا مقوله قدرت نرم در کشور ایران عمدتاً در راهبردهای سیاسی خارجی معنی پیدا می‌کند. لذا در اینجا بررسی پذیرش رهبری ایران، در واقع بررسی موضع‌گیری‌هایی است که نسبت به انقلاب اسلامی ایران و سیاست خارجی آن انجام گرفته

است. برعکس در کشوری مثل آمریکا منابع نرم در اغلب موارد در ورای کنترل حکومت قرار دارند؛ جامعه مدنی آمریکا و سازمان‌های غیردولتی مستقل دست به استفاده از منابع نرم خود زده که تنها تا حدی با اهداف حکومتی هم مسیر بوده و در نتیجه در اغلب موارد با مسائل کلیدی سیاست عمومی حکومت همخوانی ندارد (Kingah and Quiliconi, 2016: 20-21).

درواقع انقلاب اسلامی ایران، با شعارهای ایدئولوژیک خود درست زمانی نظم بین‌الملل را به چالش طلبید که از یک‌سو غرب که بعد از جنگ جهانی اول و دوم، با از سر گذراندن حکومت‌های فاشیسم و نازیسم، با سیستم جدیدی که برقرار کرده بود به ادامه مسیر در تقابل با آخرین رقیب خود یعنی کمونیسم بسیار امیدوار بود. از سوی دیگر ایران طی یک انقلاب نه‌تنها از وضعیت یک متحد استراتژیک غرب خارج شده بود، بلکه حتی به‌صورت رقیبی جدید درآمده بود که تن به هیچ قانون و عرف بین‌الملل نمی‌داد؛ رقیبی که در بازار سیاست وعده کالاهای و ارزش‌هایی بسیار والاتر از ارزش‌های غربی می‌داد و چون به مقررات بازی پای‌بند نبود، هرجایی که اراده می‌کرد، بساط خود را پهن می‌کرد. این شرایط باعث شد که جبهه‌های مختلفی علیه انقلاب اسلامی ایران شکل بگیرد. عده‌ای مثل کشورهای عربی بقای خود را در خطر دیدند، عده‌ای همچون کشورهای غربی، نگران از دست دادن رونق کسب‌وکار خود شدند و آمریکا که خود را در قامت حافظ نظم جهانی می‌دید، خود را ملزم می‌دانست برای حفظ نظم جهانی، بساط این رقیب ناخواسته را که اتفاقاً شعارهای زیبایی نیز می‌داد برچیند. بدین‌صورت در داستانی که غرب نوشته بود، کشور ایران به آدم بد داستان تبدیل شد که در نهایت باید کنار گذاشته شود. بهانه این کار نیز به‌زودی فراهم شد. در اوایل نوامبر ۱۹۷۹، ۵۰۰ نفر از دانشجویان وارد سفارت آمریکا شدند و ۶۶ نفر از اعضای سفارت را به گروگان گرفتند. بازرگانان درخواست آزادی بی‌قید و شرط گروگان‌ها را مطرح کرد و هنگامی که دانشجویان جواب رد دادند، کناره‌گیری خود را از نخست‌وزیری اعلام داشت (میلانی، ۱۳۸۱: ۱۸۸). این اقدام ضمن اینکه باعث کناره‌گیری دولت موقت شد به سیاست خارجی ایران ضربه‌ای وارد کرد که تبعات آن هنوز وجود دارد. از این دوران به بعد قدرت نرم ایران را می‌توان در چهارچوب معضلی بررسی کرد که داریوش شایگان از آن برای تحلیل مشکل

فرهنگی ما استفاده می‌کند؛ یعنی حوزه کژتابی‌ها^۱ که هم حاصل بیماری است و هم علت تشدیدکننده آن. در این حوزه، مفاهیم معانی اصلی خود را از دست می‌دهد و تصاویر معوجی می‌شوند بی‌بهره از واقعیت. بدین ترتیب حسن تفاهم جای خود را به سوءتفاهم‌های رفع‌ناشدنی می‌دهد (هاشمی، ۱۳۸۹؛ ۱۸). از این زمان برخورد کشور با جهان خارج، خصوصاً غرب دچار مشکل می‌شود که ما مشاهده می‌کنیم با گذر زمان این فاصله و تنش‌ها هرروز بیش‌تر می‌شود. برای مثال اگر فتوای امام خمینی در سال ۱۹۸۹ مبنی بر ارتداد سلمان رشدی به عنوان شهروند کشوری بیگانه، بنا بر برداشت هنری کسینجر، عملی خارج از عرف بین‌الملل بود (Kissinger, 2014; 110-118). نمی‌توان تلاش کشورهای غربی در حفظ امنیت رشدی را صرفاً از منظر حقوق بشری دید، نه خصومت و دشمنی و احساس تهدید از طرف ایران. ارجاع کسینجر همچنین به جمله پایانی نامه احمدی‌نژاد به جرج بوش که در آن بدون ترجمه به انگلیسی آمده است، «والسلام علی من تبع الهدی» به این نشانه تاریخی که این جمله در انتهای نامه پیامبر به سران بی‌زانس و ایران استفاده شده که به‌زودی از سوی اسلام موردحمله قرار گرفتند (Kissinger, 2014; 110-118) را نمی‌توان ناشی از عدم درک صحیح ایران ندانست. حتی مطرح‌شدن گفت‌وگوی تمدن‌ها که درواقع طرح عملی دولت خاتمی به‌منظور تنش‌زدایی در سیاست خارجی ایران (دبیرزاده، ۱۳۸۱: ۲۴۵) و تلاشی برای بهبود روابط تیره‌وتار ایران با کشورهای غربی بود به‌گونه‌ای ساختاری پایه‌های سیاست مقابله و مهار ایران را در هم‌ریخت (سجادپور، ۱۳۸۱: ۱۵۲). ولی محور شرارت نامیدن ایران توسط دولت بوش باوجوداین دستاورد، نشان داد که حتی در چنین شرایطی کشور ایران در پذیرش بین‌المللی با دشواری روبه‌رو است. لذا طی این سال‌ها آمریکا به شیوه‌های مختلف سعی کرده است ایران را مهار و کنترل کند. تلاش آمریکا در ایجاد پیوندهای دوجانبه و چندجانبه و حتی حضور نظامی در عراق و افغانستان، در راستای مهار ایران بود (معینی و رضاپور، ۱۳۸۷؛ ۳۵۵).

تشدید فشارهای سیاسی-اقتصادی ازجمله تحریم‌ها علیه ایران، در ابعاد بین‌المللی و منطقه‌ای، طرح ایران به‌عنوان تهدیدی امنیتی برای منطقه و جهان به دلیل تداوم برنامه‌های هسته‌ای، وارد آوردن اتهاماتی چون حمایت از تروریسم و یا حمایت از گروه‌هایی چون

حزب‌الله و حماس، اتهام حمایت از گروه‌های شبه‌نظامی شیعی، قرار دادن سپاه پاسداران در فهرست گروه‌های تروریستی (سمیعی اصفهانی، امیر بیک، ۱۳۹۰؛ ۱۰۲) و حتی تحریم مقام‌های سیاسی ایران نه‌تنها حاکی از دست رد آمریکا در پذیرش ایران به‌عنوان قدرتی در منطقه است، بلکه حتی جلوگیری از ادامه حیات آن است. قدرت‌های غربی نیز در کنار آمریکا علاوه بر حمایت از عراق در جنگ ۸ ساله ایران و عراق، با بهانه‌های مختلف از جمله متهم کردن ایران به حمایت از تروریسم، اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، اخلاف در روند صلح خاورمیانه و نقض حقوق بشر، می‌کوشند تا از عرض اندام ایران در منطقه جلوگیری کنند. بعد از جنگ با عراق، ایران علی‌رغم حمایت کشورهای اروپایی از صدام، سعی کرد با این کشورها وارد مذاکره شود. کشورهای اروپایی نیز با وجود ترسی که از شعارها و اهداف انقلاب اسلامی ایران داشتند به خاطر ظرفیت‌های این کشور، سعی کردند یخ روابط خود با ایران را بشکنند؛ اما با فتوای ارتداد سلمان رشدی توسط امام خمینی و در سال‌های بعد ترور شاهپور بختیار در پاریس و دادگاه میکونوس، این کشورها ضمن خارج کردن سفیران خود از کشور، موضوع حقوق بشر را به پاشنه آشیلی برای تحریم و در منگنه قرار گذاشتن ایران تبدیل کردند. اگر تا پیش از افشای برنامه هسته‌ای ایران در سال ۲۰۰۲، حقوق بشر مهم‌ترین بهانه اتحادیه اروپا در ضديت با ایران بود، از این تاریخ به بعد، مسئله هسته‌ای به اولویت این اتحادیه تبدیل شد.

در سال ۲۰۰۲ پس‌ازآنکه اعلام شد ایران تأسیسات اتمی مخفیانه دارد، برنامه هسته‌ای به اولویت اصلی اتحادیه اروپا تبدیل شد. روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد و سیاست خارجی تهاجمی او در حوزه‌های مختلف از جمله تهدید رژیم صهیونیستی و موضوع هسته‌ای، این کشورها نه‌تنها از تحریم‌های آمریکا حمایت کردند، حتی خود این کشورها نیز تدابیری تنبیهی فراتر از تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران به کار گرفتند (ثمودی پيله‌ور، ۱۳۹۷: ۸۵). با روی کار آمدن حسن روحانی و امضای برجام، اتحادیه اروپا با استقبال این توافق اگرچه در بیانیه خود تأکید داشت که: راه‌حل اتحادیه اروپا در قبل نگرانی‌های بین‌المللی در خصوص ماهیت برنامه هسته‌ای و حساسیت‌های امنیتی ایران مسالمت‌آمیز خواهد بود (Mousavian, 2008; 87). لیکن عدم اقدام عملی اعضا با خروج آمریکا از برجام، نشان داد روابط ایران و اتحادیه اروپا به‌راحتی قابل‌بهبود نیست. آن‌ها علی‌رغم پایبندی ایران به تعهدات برجام، هرچند با قطعنامه پیشنهادی آمریکا علیه ایران موافقت نکردند ولی دادن رأی ممتنع به آن و اعلام نگرانی

در مورد نقض تعهدات هسته‌ای، رفتار بی‌ثبات‌کننده در منطقه و انتقال سلاح به کشورهای منطقه از جمله سوریه و یمن توسط ایران (یادگاریان، ۱۳۹۸: ۱۰۱)، حاکی از شکاف عمیق بی‌اعتمادی بین ایران و اعضای اتحادیه اروپا است.

در خاورمیانه نیز کشورهای منطقه عمدتاً در تقابل با ایران هستند و تمام تلاش خود را می‌کنند تا از قدرت‌یابی ایران جلوگیری کنند. تلاش این کشورها خصوصاً با برجسته کردن شعارهای انقلاب ایران و داعیه‌های رهبری این کشور، منجر به نوعی اتحاد در بین کشورهای منطقه‌ای و فرا منطقه شده است. بعد از شکل‌گیری انقلاب، نگرانی از شعارها و رویکردهای ناشی از ابعاد انقلاب در کشورهای مهم خلیج فارس از جمله عربستان به عواملی برای نگرانی تبدیل شد. این کشور برای مقابله با برداشتی که از شعارها و آرمان‌های جمهوری اسلامی ایران در منطقه دارد (هلال شیعی)، با همراهی آمریکا و کشورهای منطقه، نقش عمده‌ای در ائتلاف‌های ضد ایرانی در جهت مهار ایران چه در مسئله هسته‌ای و چه حضور در درگیری فلسطین و اسرائیل دارد (قهرمان پور، ۱۳۸۶: ۱۰۴). درحالی‌که ایران طی این سال‌ها از عدم توسعه اقتصادی رنج می‌برد. طرح‌های بلندپروازانه پادشاه عربستان طی سال‌های اخیر، این کشور را به یکی از پیشگامان توسعه اقتصادی در منطقه تبدیل کرده است. از سوی دیگر، دیگر قدرت مهم منطقه یعنی اسرائیل نیز که ایران را بزرگ‌ترین تهدید امنیتی خود در منطقه می‌داند، بیشترین تلاش خود را جلوگیری از توسعه و پیشرفت ایران کرده است و در این راه از هیچ کوششی خودداری نمی‌کند. این تلاش‌ها از سنگ‌اندازی در روابط ایران و آمریکا تا حتی تهدیدات مستقیم امنیتی، از جمله هدف قرار دادن سفارت ایران در سوریه تا اخیراً، ترور اسماعیل هنیه، رهبری حماس در ایران را دربرمی‌گیرد. به اعتقاد برخی کارشناسان، حتی جنگ سی و سه‌روزه در واقع درگیری ایران و اسرائیل بود (Freilich, 2018: 451) یا حملات موشکی اسرائیل به سوریه با توجیه تهدید ایران بود (Herzoug, 2019: 2). این روزها نیز اسرائیل که خود در باتلاق غزه گیر کرده است، سعی می‌کند که با کشاندن پای ایران به این جنگ، قدرت ایران را تحلیل برده و نوعی اجماع‌سازی علیه ایران به‌عنوان یک تهدید شکل دهد.

در کنار این دو کشور، ترکیه نیز همواره تلاش کرده است خود را به‌عنوان قدرت منطقه‌ای در مناطق مختلف از جمله آسیای مرکزی و قفقاز، بالکان، خاورمیانه و حوزه مدیترانه نشان دهد (صبوری و صالحیان، ۱۳۹۴: ۱۲۴). هر دو کشور ایران و ترکیه تلاش دارند که خود را به‌عنوان

الگوی اسلامی برای توسعه معرفی کنند. داعیه رهبری این دو کشور یاد رقابت دیرینه حکومت صفوی و عثمانی را زنده کرده است که از آن به نو صفوی‌گری و نوعثمانی‌گری نیز یاد می‌شود. ترکیه طی چند دهه اخیر تحت تأثیر ایده‌های داوود اغلو، به دنبال «صفر کردن مشکلات»^۱ با کشورهای همسایه است. هدف ترکیه از این کار در مرتبه نخست جاه‌طلبی‌های اقتصادی و بعد منافع غیرمادی در چهارچوب قدرت نرم است. لذا ترکیه هم به خاطر تهدیدی که از ناحیه ایران احساس می‌کرد و هم رقابت و چالش‌های تاریخی با ایران، در بحث رهبری منطقه‌ای، خواسته یا ناخواسته در مقابل ایران قرار می‌گیرد.

بررسی ابعاد مختلف رهبری منطقه‌ای ایران نشان می‌دهد که ایران با تمایلی که به رهبری منطقه‌ای دارد، خصوصاً به واسطه شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران، بیش‌ترین تلاش خود را صرف ایجاد پذیرش این موضوع توسط دیگران متمرکز کرده است تا تلاش برای ایجاد ظرفیت رهبری. تمرکز ایران بر تحمیل رهبری خود آن هم صرفاً به واسطه آرمان‌ها و ایدئال‌های خود که از قضا در تعارض با نظم بین‌المللی نیز است، سبب شده است که نه تنها این رهبری از طرف کشورهای دیگر رد شود، بلکه حتی شاهد شکل‌گیری ائتلاف‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای علیه آن باشیم. تجربه نشان می‌دهد که چه در الگوی رهبری منطقه‌ای و چه در ایجاد الگوی جهانی از توسعه، این الگو باید ابتدا قابلیت‌های خود را در توسعه داخلی یک کشور نشان دهد و نوعی الهام‌بخشی (در الهام بخشی هدف اعمال قدرت نیست بلکه صرفاً دعوت است) (قهرمان پور، ۱۳۸۹: ۱۴۷) را به محیط بین‌الملل انتقال دهد تا بتواند به عنوان الگو مطرح شود بدون آنکه حساسیت‌ها را برانگیزد. برای مثال، نای وقتی در مورد رهبری چین و آمریکا صحبت می‌کند، بر روی جاذبه نهادها و ارزش‌های سیاسی آمریکایی همانند دموکراسی و حقوق بشر تأکید می‌کند. درحالی‌که تحلیلگران چینی بر جاذبه مدل توسعه اقتصادی چین تمرکز می‌کنند. امروزه رهبری چینی و الگوی توسعه آن نه به خاطر تلاش‌های شعاری و ایدئولوژیک سیاست خارجی این کشور یا مقاومت در برابر آمریکا و کشورهای منطقه است، بلکه به خاطر نرخ رشد اقتصادی این کشور است؛ چین مسیر توسعه ۲۰۰ ساله غرب را در کمتر از سی سال سپری کرد (زکریا، ۱۳۹۴: ۱۲۵). پرنده اقتصاد چین در

قفس کنترل‌های دولتی، پرنده سالم‌تر و پرتحرک‌تر شده است (رابینسون و عجم اوغلو، ۱۳۹۴: ۵۷۹). امروز چین بعد از آمریکا بزرگ‌ترین اقتصاد را دارد و پیش‌بینی می‌شود در سال ۱۴۲۰ خورشیدی جای آمریکا را بگیرد (سریع القلم، ۱۳۹۰: ۶۳). توانایی چین در مهار کرونا، در شرایطی که بقیه کشورها خصوصاً کشورهای غربی در مقابله با آن عملکرد ضعیفی داشتند، باعث توجه کشورها به چین به‌عنوان الگویی از رهبری شد؛ شبیه نقشی که آمریکا در دوران بحران‌های پس از جنگ جهانی داشت؛ در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ سهم آمریکا از تولید جهانی به ۵۰ درصد رسید (زکریا، ۱۳۹۴: ۲۲۰). آمریکا به‌واسطه این ظرفیت اقتصادی و ارائه الگویی از توسعه و کمک به کشورهای اروپایی خسارت‌دیده از جنگ، موفق شد خود را به‌عنوان رهبری جهانی به دیگر کشورها اثبات کند. از طرف دیگر در ابتدای قرن ۲۰، افول قدرت اقتصادی انگلیس از یک‌سو و اصرار به پذیرش سیاسی از سوی دیگر، رهبری جهانی این کشور را به حاشیه برد. در هر دو مورد و نمونه‌های تاریخی دیگر، این توسعه اقتصادی است که حرف اول را می‌زند. رشد و توسعه اقتصادی همان نقطه تلاقی ادیان، ایدئولوژی‌ها و جنبش‌ها است و رشد اقتصادی کلید اهداف ناهمخوان آن‌ها است. در هند نارندرا مودی، در ژاپن شینزو آبه، در ترکیه رجب طیب اردوغان، در چین حزب کمونیست و شی جین پینگ، به خاطر تلاش برای توسعه کشورهای خود هستند که مورد اقبال و تحسین قرار گرفتند (نوح هراری، ۱۳۹۷: ۲۵۲-۲۵۳)، نه صرف شعار و ماجراجویی منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای. زمانی که آمریکا از انزوا خارج شد و سعی کرد به‌عنوان بازیگر جهانی نقش ایفا کند، یک‌چهارم اقتصاد جهان را در اختیار داشت و شرایط جهان در دوران جنگ جهانی دوم به‌گونه‌ای بود که از ورود آمریکا به تحولات منطقه‌ای استقبال می‌کرد؛ ورودی که البته به پشتوانه این حجم اقتصادی و ظرفیت بالای این کشور بود. به خاطر همین تجربه است که چین نیز تمام تلاش خود را مصروف توسعه اقتصادی کرد و درواقع همین تکاپوی اقتصادی چین بود که جهان را شگفت‌زده کرد (فنبی، ۱۳۹۹: ۱۹). چین می‌دانست که توسعه این کشور در محیط باثبات و با حفظ نظم موجود ممکن است، لذا در چند دهه اخیر عدم‌مداخله در امور داخلی سایر کشورها، همزیستی مسالمت‌آمیز، عدم تجاوز، احترام متقابل به حاکمیت دولت‌ها و برابری دولت‌های ملی اصول پنج‌گانه‌ای هستند که راهنمای سیاست خارجی چین در چند دهه اخیر بوده‌اند (ارغوانی پیرسلامی، ۱۳۹۴: ۹۶). به‌گونه‌ای که نویسنده غربی، فرید زکریا نقل می‌کند؛ وقتی

شما از دیپلمات‌های کهنه‌کار چینی در مورد قدرت‌گیری چین می‌پرسید، آن‌ها با چه تندی و اخمی منکر آن می‌شوند و قدرت‌گیری چین را انکار و دخالت در امور بین‌المللی را برای چین زود می‌دانند (زکریا، ۱۳۸۸: ۵۸). برعکس چین، نبودن ظرفیت‌ها و فربه بودن شعارها و ایدئولوژی، ایران را در مقابل کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گذاشته است. امروز کشورهای منطقه با ایران به‌صورت تهدیدی علیه نظم منطقه‌ای برخورد می‌کنند و کشورهای فرامنطقه‌ای آن را تهدیدی علیه نظم جهانی می‌دانند. از این‌رو از هر اقدامی جهت جلوگیری از توسعه آن فروگذار نیستند. جوزف نای زمانی در مورد چین نوشته بود: فقط چین می‌تواند چین را در حصر نگه دارد (نای، ۱۳۹۵: ۳۱). در مورد ایران نیز بی‌شک این جمله صادق است.

انقلاب اسلامی نوظهور ایران، با بیان شعارهای ایدئولوژیک و تمایلات رهبری بدون توجه به ظرفیت‌های خود، حساسیت‌ها را نسبت به قدرت‌گیری ایران برانگیخت؛ چیزی که کشورهای موفق در توسعه به‌شدت از آن احتراز می‌کردند. مواضع رسمی نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب، در معرض موجی از احساسات و طوفان‌های انقلابی قرار داشت که اعتنایی به رسوم بین‌الملل نداشت. این موج شعار نه شرقی و نه غربی را به شعار مرگ بر آمریکا، مرگ بر انگلیس، مرگ بر اسرائیل و مرگ بر فرانسه تبدیل کرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۳۵). در تکمیل شعارهای انقلابی خود، با گروگان گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی به‌صورت غیرمستقیم به این کشور اعلام جنگ داد. اسرائیل را دشمن بشریت خواند. با صلح مدنظر آمریکا در منطقه به مقابله پرداخت و در همان حال به مجاهدان افغانی در جنگ با شوروی کمک کرد. روابط دیپلماتیک خود را با فرانسه به سطح کاردار تنزل داد و رژیم‌های عرب منطقه را دست‌نشانده آمریکا خواند و از جنبش استقلال در کشمیر در برابر هند دفاع کرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۸: ۴۵). حمله به سفارت انگلیس، حمله به سفارت عربستان و ادامه این روند، یعنی دامن زدن به تمایلات رهبری و خواسته‌های ایدئولوژیک بدون داشتن ظرفیت اقتصادی، نه‌تنها ایران را از ایفای نقش بین‌المللی بازمی‌دارد بلکه در بلندمدت با تحلیل بردن انرژی کشور، کشور را حتی در تأمین مشروعیت داخلی دچار مشکل می‌کند. به قول کارل ریموند پوپر^۱ برداشت شما از واقعیت از خود واقعیت مهم‌تر است. بحث سر این نیست که ارزش‌ها و

1. Karl Raimund Popper.

آرمان‌های ایران اشتباه هستند و یا باید در برابر زور نظام سلطه کوتاه آمد؛ مسئله این است که کشورهای منطقه و حتی قدرت‌های فرامنطقه‌ای با برداشتی که از انقلاب اسلامی ایران دارند، علاوه بر کارشکنی و مقابله با آن به ائتلاف‌های مختلف در برابر آن دست‌زده‌اند. در طرف مقابل ایران نیز بدون آنکه به ظرفیت‌ها و توانایی‌های خود توجه کند و یا حتی متحد بزرگی برای خود نگه دارد، در برابر تمام قدرت‌ها قد علم کرد.

فرجام سخن

همان‌گونه که اشاره شد، رهبری منطقه‌ای باید به صورتی مؤثر واجد تمایل برای انجام چنین کاری، ظرفیت رهبری و پذیرش این رهبری از سوی دیگران باشد. در ابتدا، تمایل یک رهبر منطقه‌ای برای عمل، به منافع آن بازیگر بر مبنای هنجارها و ارزش‌های دولتی مبتنی است. ظرفیت، نشان‌دهنده منابع قدرت بازیگر، هم سخت و هم نرم، بوده و درنهایت عنصر پذیرش متشکل از شناسایی این بازیگر توسط دیگر بازیگران در درون و خارج از منطقه است. بر این اساس رهبران منطقه‌ای تنها متکی بر اراده و قدرت خود نبوده، زیرا به پذیرش جایگاهشان از سوی کشورهای همسایه نیز نیاز دارند. به‌طورکلی باید گفت که برای ایفای نقش رهبری، صرف تمایل یک کشور کافی نیست بلکه ظرفیت کشور و پذیرش آن توسط دیگر کشورها نیز بسیار مهم است. به خاطر همین است که کشورها بزرگ در ابتدای راه سعی کردند قدرت‌گیری خود را از دیگران پنهان و تا حد امکان آن را مسالمت‌آمیز جلوه دهند. آن‌ها با این کار ضمن ایجاد فرصت برای بالا بردن ظرفیت خود و اقناع دیگران به پذیرش، با دوری از مسائل و اتفاقات بین‌الملل، خود را از مسئولیت‌ها، پیامدهای و هزینه‌های آن حفظ کردند. درحالی‌که در ایران، ما شاهد هستیم که با سیاست‌های اشتباه، بدون توجه به ظرفیت کشور، چنان تمایل به رهبری منطقه‌ای برجسته می‌شود و بعضاً حالت تهاجمی به خود می‌گیرد که نه تنها موردپذیرش دیگر کشورها قرار نمی‌گیرد بلکه حتی ایران را در معرض فشارهای سیستم بین‌الملل قرار می‌دهد. اگر این حرف که قدرت زیاد با خود مسئولیت و دشمنی می‌آورد را بپذیریم، می‌شود گفت که بخش اعظم دشمنی‌ها و مسئولیت‌هایی که اتفاقاً هزینه‌های سنگینی نیز بر دوش کشور گذاشته است از تظاهر به قدرت و رهبری‌ای ناشی می‌شود که به رکن

اصلی سیاست خارجی ما تبدیل شده است. تظاهر به قدرت در سیاست بین‌الملل، هزینه‌ها و مسئولیت‌هایی را برای کشور ایجاد کرده است که نه توان شانه خالی کردن از آن‌ها را دارد و نه ظرفیت و توانایی لازم برای اینکه به آن‌ها پاسخ درخور بدهد. منزوی‌سازی، بلوکه کردن دارایی‌ها، مشارکت در کودتا و اغتشاش، رویارویی محدود نظامی و حمله به سکوهای نفتی، تحریم‌ها، ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت، صدور انواع قطعنامه‌ها، مقابله با نفوذ ایران در منطقه، حمایت از عراق در جنگ با ایران، انواع ائتلاف‌ها علیه ایران و حتی ترور شخصیت‌های علمی، تنها گوشه‌ای از تلاش‌های آمریکا و هم‌پیمانان آن برای جلوگیری از نفوذ و قدرت‌یابی ایران است. جمهوری اسلامی ایران حتی اگر بخواهد نظم بین‌الملل را به نفع نظم موردنظر خود برهم زند، قادر به این کار خواهد بود اگر بتواند برای ایجاد ظرفیت و شرایط لازم حتی به‌طور موقت-نظم موجود را بپذیرد و با آن همدلی نشان دهد. باین حال اگر حتی تنها هدف آن، اصلاح سازمانی کوچک و کم‌اهمیت از سازمان‌های بین‌المللی باشد، قادر نخواهد بود با به چالش کشیدن نظم بین‌الملل پیش از ایجاد ظرفیت‌ها و شرایط لازم، به آن دست پیدا کند.

منابع

- آنکتاد (۲۰۲۴): Worldinvestmentreport 2024. (۱۴۰۳/۴/۵).
- https://unctad.org/system/files/official-document/wir2024_en.pdf.
- <https://www.imf.org/en/Publications/WEO/Issues/2024/07/16/world-economic-outlook-update-july-2024>.
- ارغوانی پیرسلامی، فربرز (۱۳۹۴). *باز درآمدی بر روابط راهبردی چین و ایران؛ در پرتو هویت‌های بین‌المللی*، تهران: مخاطب.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۴). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: قومس.
- العالم (۱۳۹۸): عراقچی: برجام در وضعیت «مراقبت ویژه» است و حفظ آن به تلاش اروپا بستگی دارد (مشاهده ۱۴۰۳/۲/۶). <https://fa.alalam.ir/news/4581636>.
- پهلوانزاده، فرهاد و بیابانی الهام (۱۳۹۹). *آسیب‌شناسی جایگاه ایران در رتبه‌بندی جهانی شاخص انجام کسب‌وکار در راستای سیاست‌های کلی نظام*، *سیاست‌های راهبردی کلان*، دوره ۷ (۲۸): ۶۱۲-۶۲۸.
- تی آر تی فارسی (۲۰۱۹): *بیشترین تعداد شرکت‌های سرمایه‌گذاری در ترکیه توسط ایرانیان ثبت*

شد. <https://WWW.TRT.net.tr/persian/yrn/2019/12/11/byshtryn-t-dd>

shrkhthy-srmyhgdhry-dr-trkhyyh-twst-yrnyn-thbt-shd-1321722.

خبرآنلاین (۱۴۰۲): سهم ایران از تجارت جهانی به پایین‌ترین سطح در تاریخ معاصر رسید (مشاهده در

[https://www.khabaronline.ir/live/1749516/..\(۱۴۰۳/۳/۵](https://www.khabaronline.ir/live/1749516/..(۱۴۰۳/۳/۵)

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۴). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، چاپ: ششم، تهران: سمت.

زکریا، فرید (۱۳۸۸). جهان پسا آمریکایی، ترجمه احمد علیقلیان، تهران: انتشارات نو.

سجادپور، سید محمدکاظم (۱۳۸۱). سیاست خارجی ایران: چند گفتار در عرصه عملی و نظری، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

عجم اوغلو، دارون و رایبسون، ج (۱۳۹۴). چرا ملت‌ها شکست می‌خورند؟ چاپ دوم، ترجمه محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی پور، تهران: انتشارات روزنه.

فنبی، جاناتان (۱۳۹۹). آیا چین بر قرن ۲۱ مسلط می‌شود؟ ترجمه شهریار خواجهیان، نشر ققنوس.

فولر، گراهام (۱۳۷۳). قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.

کدی، نیکی؛ و گازیوروفسکی، مارک (۱۳۷۹). نه شرقی و نه غربی، رابطه خارجی ایران با آمریکا اتحاد شوروی، ترجمه ابراهیم متقی و الهه کولایی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۴). سیاست و توسعه در جهان سوم، ترجمه علیرضا خسروی و مهدی میر محمدی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

موسویان، حسین (۱۳۹۴). ایران و آمریکا؛ گذشته شکست‌خورده و مسیر آشتی، تهران: تیسرا.

نای، جوزف (۱۳۹۵). پایان قرن آمریکا؟، ترجمه غلامرضا علی بابایی، نشر: اختران.

میلانی، محسن (۱۳۸۱). شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی، ترجمه: مجتبی عطارزاده، تهران: گام نو.

نوح هراری، یووال (۱۳۹۷). انسان خردمند؛ تاریخ مختصر آینده، ترجمه نیک گرگین، نشر فرهنگ نشر نو.

هاشمی، محمد منصور (۱۳۸۹). آمیزش اقله‌ها؛ انتخاباتی از آثار داریوش شایگان، نشر: فرزانه.

برگر، پ؛ و هانتینگتون، س (۱۳۸۳). چند جهانی شدن، ترجمه علی کمالی و لادن کیانمهر، تهران: انتشارات روزنه.

ثمودی پیلرود، علیرضا (۱۳۹۸). جایگاه حقوق بشر در سیاست خارجی اتحادیه اروپا در قبال ج. ا. ایران، فصلنامه حقوق بشر، ۱۴(۱): ۷۳-۹۹.

حاج یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۹). ریشه‌های سیاست خارجی تعاملی - تقابلی ایران در دوره ریاست

- جمهوری احمدی نژاد، ره یافت سیاسی و بین المللی، ۲۲، ۱۰۲-۱۳۲.
- دبیرزاده، شهریار (۱۳۸۱). تأثیر گفت و گوی تمدن ها بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۴، ۲-۱.
- درویشی، فرهاد و فردی تازکنده، محمد (۱۳۸۷). مفهوم منافع ملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران مطالعه موردی: دولت خاتمی (۱۳۸۴-۱۳۷۶)، فصلنامه ژئوپلیتیک، دوره ۴ (۳)، ۱۰۲-۱۳۶.
- دهشیری، محمد (۱۳۸۰). چرخه آرمان گرایی و واقع گرایی در سیاست خارجی ایران، فصلنامه سیاست خارجی، ۱۵ (۲): ۳۲۹-۳۵۶.
- رمضانی، روح الله (۱۳۸۱). سیاست خارجی و منافع ملی در جمهوری اسلامی ایران، ترجمه آرمان جمالی، فصلنامه پژوهشگاه مطالعات راهبردی، ۹۸: ۱۵۶-۱۸۵.
- سرمدی، حمید و ازغندی، علیرضا (۱۳۹۵). جنگ تحمیلی و تأثیر آن بر تغییر گفتمان سیاست خارجی ایران، پژوهش ملی، ۱ (۱۰)، ۱-۱۶.
- رضایی، علیرضا (۱۴۰۰). سیاست خارجی مطلوب دولت ابراهیم رئیسی؛ الگوی نظم عدالت محور مبتنی بر استراتژی موازنه نرم، فصلنامه راهبرد سیاسی، ۲۳ (۲): ۲۳-۴۵.
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۰). مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه ایران و چین، فصلنامه روابط خارجی، ۳ (۹): ۴۹-۷۴.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا و امیر بیک، علی (۱۳۹۰). قدرت منطقه ای ایران و چالش های خارجی پیش رو، فصلنامه سیاست، ۴۱ (۴): ۹۷-۱۱۸.
- صبوری، ضیاء الدین و صالحیان، تاج الدین (۱۳۹۴). آینده بینی منازعه خاورمیانه و تغییر در توازن قدرت منطقه ای ایران و ترکیه، پژوهش های روابط بین الملل، ۱ (۷): ۱۰۵-۱۳۸.
- قهرمان پور، رحمن (۱۳۸۶). چالش ها و فرصت های پیش روی ایران در روابط با ترکیه، نامه دفاع (۴). مرکز تحقیقات راهبردی- معاونت پژوهش.
- قهرمان پور، رحمن (۱۳۸۹). تقدم الهام بخشی بر قدرت نرم در سیاست های کلان ج. ا. ایران، فصلنامه راهبرد دفاعی، ۸ (۲۸): ۱۴۸-۱۷۲.
- مبینی دهکردی، علی و هاشمیان، مسعود (۱۳۸۷). رویکرد دیپلماسی اقتصادی در منطقه و جهان، الزام روابط خارجی توسعه گرا، مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه گرا (گردآوری مسعود موسوی شفقائی) تهران: پژوهشگاه تحقیقات استراتژیک، ۴۱۰-۳۸۱.
- مرکز پژوهش های مجلس (۱۴۰۱): تحلیلی بر عملکرد رقابت پذیری صنعتی در اقتصاد ایران از نگاه یونیدو ۲۰۲۲ (۱۴۰۳/۴/۴).

<https://rc.majlis.ir/fa/report/show/1753041>.

<https://www.undp.org/sites/g/files/zskgke326/files/migration/ir/42554d676fe4a7010773ad21f968b472baf048f75096f473053b4337b9255412.pdf>.

مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۴۰۰): تصویری از وضعیت اقتصادی کشور؛ چالش‌ها و راهکارها (تاریخ مشاهده ۱۴۰۲/۸/۳).

https://media.farsnews.ir/Uploaded/Files/Documents/1399/03/15/13990315000206_Test.pdf.

معینی، جواد و رضا پور، مهین (۱۳۸۷). تأثیر نظام بین‌الملل بر هژمونی منطقه‌ای ایران، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۷.

میرفرخایی، حمید (۱۳۹۳). سیاست خارجی دولت موقت: از عدم تعهد تا اصل نه شرقی نه غربی، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۲(۸)، ۸۲-۶۱.

نجاتی، م. (۱۳۹۱). ۶۲ درصد مدال‌آوران المپیادها رفتند، روزنامه شرق، سه‌شنبه ۹ خرداد ۱۳۹۱.

نقیب زاده، احمد (۱۳۸۸). چالش‌های نظری و عملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه روابط خارجی، ۱(۲): ۳۳-۵۵.

نائینی، هادی و عیسی‌زاده، هادی (۱۴۰۲)، تأثیر معاهدات سرمایه‌گذاری دوجانبه بر جذب سرمایه‌گذاری خارجی در ایران: رویکرد مدل جاذبه، مجله پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، ۱۰۷، ۲۱۳-۲۳۸.

واعظی، محمود و ملکی، عباس (۱۳۸۲). واکاوی رویکردهای سیاست خارجی، مصاحبه با آیت اله رفسنجانی، مجله راهبرد، ۲۷، ۳۰-۵.

یادگاریان، فرامرز (۱۳۹۸). اقدامات متقابل ایران در برابر خروج ایالات متحده آمریکا از برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) و مکانیسم ماشه، دوفصلنامه ایرانی سازمان ملل متحد، ۲(۳)، ۸۹-۱۱۰.

Freilich, D. C. (2018). *Israeli nation security*, oxford, oxford press.

Harré, R., & Van Langenhove, L. (1991). Varieties of positioning. *Journal for the Theory of Social Behaviour*, 21(4), 393-407.

Harré, R., & Van Langenhove, L. (1999). *Positioning theory: Moral contexts of intentional action*. Oxford: Basil Blackwell.

Herzog, M. (2019). *Israel Push Back in Syria*, at; <http://Washingtoninstitute.org> for Near East Policy. Org.

Keohane, R. (1969). Lilliputians' dilemmas: Small states in international politics. *International Organization*, 23(2), 291-310.

Kingah, S. & Quiliconi, C. (2016). *Global Regional Leadership of BRICS Countries*. United State. Springer.

Kissinger, H. (2014). *World Order*, United States: Penguin Book limited.

Mousavian, H. (2008). *Iran-Europe Relations, Challenges and*

Opportunities. New York: Routledge.

Nolte, D. (2010). How to compare regional power: Analytical concept and research topic, *Review of international studies*, 36(4): 881-901.

Nolte, D. (2010). How to compare regional powers, *Analytical concepts and research topics*. 1-24.

Nye, J. (2004). Soft power and American foreign policy, *Political Science Quarterly*, 119(2): 255-270.